

سیاست منع اشاعه در کابینه‌های بعد از جنگ سرد آمریکا

(کلیتون، بوش و اوباما)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۰۸/۲۸	علی اکبر جعفری ^۱
تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۳/۱۱/۱۵	سعید پیرمحمدی ^۲
صفحات مقاله: ۲۰۶ - ۱۷۵	

چکیده:

تلاش‌های منع اشاعه و کنترل تسلیحات را می‌توان در زمره‌ی ابزارهایی دانست که به‌منظور پیاده‌سازی راهبرد امنیت ملی آمریکا به‌کار می‌روند. از این زاویه، اثربخشی چنین سازوکارهایی را باید در پرتو ارتقای شفافیت، فراهم‌سازی امکان واپایش اقلام و فناوری‌های دومنظوره و محدودسازی هرگونه تلاش برای تولید و اشاعه‌ی سلاح‌های کشتارجمعی مورد توجه قرار داد. در این ارتباط، پژوهش حاضر با توجه به این پرسش که «سیاست منع اشاعه از چه اهمیت و جایگاهی در کابینه‌های بعد از جنگ سرد آمریکا برخوردار بوده است؟»، در صدد به آزمون کشیدن این فرضیه است که «رویکرد منع اشاعه در رفتار خارجی و امنیتی آمریکا در دوره‌ی بعد از جنگ سرد، از تداوم و تکامل خاصی برخوردار بوده که بر اساس آن ایالات متحده در راستای اجرایی نمودن راهبرد امنیت ملی خود، به‌دنبال اعمال نفوذ بر روند کلی حاکم بر کنترل صادرات و رژیم‌های بین‌المللی منع اشاعه می‌باشد». مقاله‌ی حاضر توصیفی-علی بوده و اطلاعات موردنیاز آن نیز از طریق منابع کتابخانه‌ای و جستجوی اینترنتی در پایگاه‌های معتبر جمع‌آوری گردیده و سپس مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

* * * * *

واژگان کلیدی

منع اشاعه، مبارزه با تروریسم، نهادگرایی نولیبرال، رژیم‌های بین‌المللی، برتری‌جویی.

۱ - استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه مازندران.

۲ - کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل / گرایش دیپلماسی کنترل تسلیحات.

مقدمه

در یک سطح کلی، مطالعه‌ی سیاست خارجی آمریکا در حوزه‌ی امنیت بین‌المللی، نشانگر آن است که در بین جناح‌های قدرت آمریکا گرایش‌های کنترل تسلیحاتی متعددی وجود دارد. شناخت این جریان‌های کنترل تسلیحاتی از نظر درک تفکر و عمل آمریکا در حوزه‌های مربوط به امنیت بین‌المللی برای پژوهشگران و دست‌اندرکاران امور اجرایی در زمینه‌های خلع سلاح و کنترل تسلیحات ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. (سجادپور، ۱۳۸۸: ۲۹) در کنار این وضعیت می‌توان روندهای کلی را مورد ملاحظه قرار داد که متأثر از جایگاه سیاست‌های لیبرالی در سیاست خارجی آمریکا (به‌ویژه در ارتباط با موضوعاتی مانند دموکراسی‌سازی و منع اشاعه) اتخاذ گردیده‌اند.

بررسی «سیاست عدم اشاعه در کابینه‌های بعد از جنگ سرد آمریکا» به‌عنوان یکی از اهداف پژوهش حاضر نیز باید به موازات چنین روندی مورد توجه قرار گیرد. واکاوی و ارزیابی سیاست منع اشاعه‌ی آمریکا، حداقل از دو جنبه اهمیت می‌یابد: از یک سو، بر خلاف دوران جنگ سرد که رژیم‌های کنترل تسلیحاتی و حتی حقوق بین‌الملل متناظر با آن، با همکاری و هماهنگی دو ابرقدرت تنظیم و واپایش می‌گردید، با پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی، این کار تا حد زیادی توسط آمریکا و در مرحله‌ی بعد با همکاری هم‌پیمانان اروپایی این کشور صورت می‌گیرد. (قهرمانپور، ۱۳۸۷: ۸۲) به‌علاوه، آمریکا به‌عنوان کشوری که سهم قابل‌تأملی در جریان تولید و صدور فناوری‌های پیشرفته دارد، همواره می‌کوشد تا ملاحظه‌های امنیتی خاص خود را در این زمینه لحاظ نماید. از این زاویه، در کنار شناخت روند کلی حاکم بر نظام تصمیم‌گیری ایالات متحده در حوزه‌ی منع اشاعه، رویکرد این کشور در قبال دولت‌های متخاصم یا رقیب (که از آن تحت عناوینی مانند اشاعه‌ی خارج از کنترل یا اشاعه‌دهندگان غیرمسئول یا غیردوست یاد می‌شود) نیز باید مورد توجه قرار گیرد.

از سوی دیگر، شواهد موجود نشان می‌دهد که نرم‌افزارگرایی بر مبنای بین‌الملل‌گرایی لیبرال به‌عنوان یکی از محورهای ثابت سیاست خارجی آمریکا در دوره‌ی پس از جنگ سرد

مورد توجه سیاستمداران و راهبردپردازان این کشور قرار گرفته است. از این زاویه، ادراک و اشراف به چگونگی بسیج منابع نرم قدرت در عرصه‌ی رفتار خارجی آمریکا در ارتباط با سایر دولت‌ها از اهمیت بالایی برخوردار می‌باشد. به موازات چنین روندی و با توجه به این‌که رویکرد ایالات متحده به‌عنوان بازیگر فرامنطقه‌ای نقش مؤثری در شکل‌گیری فرایند جهانی جابه‌جایی فناوری‌های دو منظوره و هم‌چنین شکل‌دهی به اجماع بین‌المللی در حوزه‌ی موضوعات مرتبط با جمهوری اسلامی ایران داشته‌است؛ بنابراین، درک اقدام‌ها و سیاست‌های این کشور بسیار حائز اهمیت است. در این معنا، درک سیاست آمریکا در برخورد با برنامه‌ی هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران متفاوت از سیاست منع اشاعه‌ی آمریکا و مخالفت این کشور با اشاعه‌ی فناوری‌های حساس و دو منظوره نیست. افزون بر این، از آنجا که سیاست عدم اشاعه‌ی آمریکا نقش قابل‌توجهی در نحوه‌ی برخورد این کشور با رژیم‌های بین‌المللی منع اشاعه دارد، ادراک و اشراف به چنین شرایطی ضمن کمک به تدوین راهکارهای مناسب سیاست خارجی و دفاعی کشور، امکان فعال‌سازی دیپلماسی دفاعی جمهوری اسلامی ایران را از رهگذر افشاگری در زمینه‌ی سیاست‌های آمریکا به‌وجود می‌آورد.

این نوشتار با توجه به این پرسش که «رویکرد منع اشاعه از چه اهمیت و جایگاهی در کابینه‌های بعد از جنگ سرد آمریکا برخوردار بوده؟»؛ در صدد به آزمون کشیدن این فرضیه است که «رویکرد منع اشاعه در رفتار خارجی و امنیتی آمریکا در دوره‌ی بعد از جنگ سرد، از تداوم و تکامل خاصی برخوردار بوده که بر اساس آن ایالات متحده در راستای اجرایی نمودن راهبرد امنیت ملی خود، به دنبال اعمال نفوذ بر روند کلی حاکم بر کنترل صادرات و رژیم‌های بین‌المللی منع اشاعه می‌باشد». به‌منظور پاسخ به پرسش اصلی پژوهش و بررسی فرضیه‌ی طرح‌شده، نوشتار حاضر بر اساس الگوی توصیفی / علی در دو بخش اصلی سازماندهی شده است. بخش اول به مبحث نظری یعنی نظریه‌ی نهادگرایی نولیبرال اختصاص یافته و دومین بخش نیز به واکاوی ویژگی‌های مشترک سه کابینه‌ی موردنظر می‌پردازد.

چارچوب نظری

عدم اشاعه در چارچوب نظریه‌ی نهادگرایی نولیبرال (نولیبرالیسم)

هرچند رویکرد نهادگرایی نولیبرال^۱ یا نولیبرالیسم نهادگرا در بسیاری از مفروضه‌ها با رویکرد نواقع‌گرایی موافق است، بر خلاف نواقع‌گرایان بر این اعتقاد است که می‌توان با ایجاد نهادهای چندجانبه و تقویت آنها اثرات منفی آنارشی را در نظام بین‌الملل کاهش داد. (Milner and Moravcsik, 2009: 18-21) مهم‌ترین ویژگی نظریه‌ی نهادگرایی نولیبرال، قائل بودن هویت مستقل برای نهادهای بین‌المللی در سیاست بین‌الملل و تأثیرگذاری آنها بر نتایج بین‌المللی و رفتار کشورهاست. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۷۷: ۶۳؛ ۵۷۵: Keohane, 2005) از این منظر، نهادهای بین‌المللی از طریق کاهش هزینه‌های تعامل^۲، تهیه‌ی اطلاعات بیش‌تر در خصوص قابلیت‌ها و نیات سایر دولت‌ها، نظارت و اجرای پای‌بندی، تثبیت انتظارات متقابل، ارائه‌ی معیارهای مشترک و افزایش مسئولیت‌پذیری، می‌توانند فرایندهای همکاری و هم‌گرایی را در سطح بین‌المللی تسهیل و تسریع نمایند. نهادهای بین‌المللی پس از ایجاد همکاری به نظم^۳ و ثبات^۴ سیستم کمک می‌کنند. در چارچوب تمرکز بر نقش نهادهای بین‌المللی در نظم بین‌المللی، لیبرالیست‌ها نظریه‌ی رژیم‌های بین‌المللی^۵ را طرح کردند. رژیم‌های بین‌المللی در واقع ادامه‌ی بحث نهادگرایی لیبرال و نولیبرال می‌باشد. (عسگرخانی، ۱۳۸۸: ۷۲) نهادگرایان لیبرال بر این باورند که رژیم‌ها باید بر مشکلاتی فائق آیند که ساختار هرج‌ومرج‌آمیز نظام بین‌الملل به وجود آورده است. (لیتل، ۱۳۸۸: ۶۸۰)

بنا بر گزاره‌های این رهیافت، همکاری‌های بین‌المللی نقش کلیدی در جلوگیری از اشاعه دارد. رژیم‌های بین‌المللی منع اشاعه^۶ (از جمله معاهده‌ی عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای،

1 - Neoliberal institutionalism

2 - Transaction costs

3 - Order

4 - Stability

5 - International Regimes

۶ - Non-proliferation Regimes

ترتیبات مربوط به کنترل صادرات، گروه تأمین‌کنندگان هسته‌ای، کنوانسیون سلاح‌های شیمیایی، و معاهده‌ی منع جامع آزمایش‌های هسته‌ای) نقش کلیدی در جلوگیری از دستیابی دولت‌ها به فناوری‌های حساس دارند و سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان ملل و سازمان بین‌المللی انرژی اتمی نیز در حفظ کارآمدی رژیم بین‌المللی عدم اشاعه اهمیت بسیار زیادی دارند. در این ارتباط، طرفداران این دیدگاه بر نقش رژیم‌های جهانی منع اشاعه در محدودسازی سلاح‌های هسته‌ای از دهه‌ی ۱۹۶۰ به بعد اشاره می‌کنند.

به اعتقاد نهادگرایان نولیبرال، ظهور نظم بین‌المللی جدید و گسترش دموکراسی و بازار آزاد در سطح جهانی، فرصت‌های جدیدی را برای همکاری‌های چندجانبه فراهم آورده و هر یک از این موارد به‌نوبه‌ی خود می‌توانند فضا و بستر داخلی کشورها را تحت تأثیر قرار داده و طرفداران اشاعه‌ی سرّی و مخفیانه در داخل را تضعیف نماید. در واقع، آنها بر این باورند که ویژگی‌های داخلی یک دولت نقشی کلیدی در تعیین جهت‌گیری‌های آن دولت نسبت به دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی دارد. (Solingen, 1994: 3) بر این مبنای، هر چه دولت‌ها به سمت اقتصاد بازار آزاد متمایل‌تر شوند، انگیزه‌ی آنها برای حرکت در مسیر اشاعه کم‌تر می‌شود. تجربه‌ی برزیل و آرژانتین در دهه‌ی ۱۹۸۰ نشان داد که فعال شدن احزاب و گروه‌های ذی‌نفوذ، میل به همکاری هسته‌ای را در سطح منطقه‌ای افزایش می‌دهد. نیاز به جذب سرمایه‌گذاری خارجی و حل بحران شدید اقتصادی (در نتیجه‌ی فشارهای آمریکا و متحدان آن) باعث گردید آرژانتین از دهه‌ی ۱۹۹۰ سیاست هسته‌ای گذشته خود را کنار گذاشته و به روند عدم اشاعه‌ی موردنظر آمریکا و اروپا در نظام بین‌الملل ملحق شود. (قهرمانپور، ۱۳۸۸: ۱۷۲) به موازات چنین روندی و تحت تأثیر تحریم‌های آمریکا و هم‌پیمانان آن، رژیم معمر قذافی در دسامبر ۲۰۰۳ سیاست برچینش هسته‌ای را در پیش گرفت. (Squassoni, 2006: 5)

هم‌چنین مطابق استدلال بیش‌تر متفکران لیبرال، گسترش دموکراسی می‌تواند منجر به جلوگیری از اشاعه شود، چراکه دموکراسی باعث نزدیکی کشورهای دموکراتیک به همدیگر و هم‌چنین موجب قرارگرفتن زمام امور در دستان مردم می‌شود. مردم نیز به‌نوبه‌ی خود از صرف هزینه‌های زیاد در اموری که به رفاه آنها کمکی نمی‌کند، علاقه‌ای ندارند. نهادگرایان نولیبرال در این

خصوص به تصمیم آفریقای جنوبی و اوکراین برای کنار گذاشتن برنامه‌ی هسته‌ای خود استناد می‌کنند. پیتر لیبرمن با بررسی روند بازگشت هسته‌ای در آفریقای جنوبی، ادعا می‌کند دموکراتیک شدن نظام‌های سیاسی عامل مؤثری در کنار گذاشتن تلاش‌ها برای داشتن سلاح هسته‌ای می‌باشد. بر این مبنای، در آفریقای جنوبی گذر از نظام آپارتاید به نظام دموکراتیک بستر لازم را برای عقب‌نشینی هسته‌ای این کشور به وجود آورد. (Lieberman, 2001: 45-86) در ارتباط با اوکراین نیز تصمیم به واگذاری سلاح‌های هسته‌ای و امضای معاهده‌ی عدم گسترش (ان.پی.تی)، هم‌زمان با اتخاذ سیاست‌های اقتصادی نولیبرال در این کشور تحقق یافت.

سولینگن معتقد است که احتمال این‌که دولت‌های دموکراتیک دارای سیاست‌های اقتصادی لیبرال به سمت هسته‌ای شدن بروند، کم‌تر است؛ چراکه این دولت‌ها در اقتصاد جهانی ادغام شده‌اند و با جامعه‌ی بین‌المللی کار می‌کنند. از این‌رو، بی‌توجهی به خواست‌های بین‌المللی در مورد هسته‌ای شدن می‌تواند هزینه‌های بسیار سنگینی بر آنها تحمیل کند. (Solingen, 1994: 14-15) به عقیده‌ی وی، دموکراتیک کردن حتی از آزادسازی اقتصادی در موضوع عدم اشاعه مهم‌تر است. (Solingen, 2007: 14) مطابق این دیدگاه، از یک سو، دولت‌های غیردموکراتیک در مقایسه با دولت‌های دموکراتیک، تمایل بیشتری برای حرکت در مسیر اشاعه دارند و از سوی دیگر، تمایل دولت‌های دموکراتیک برای همکاری در حوزه‌ی عدم اشاعه بیشتر از دولت‌های غیردموکراتیک است.

شافتز هم نظریه‌ی نهادگرایی نولیبرال را برای تبیین اشاعه به کار می‌گیرد. به نظر او جهان به دولت‌های مرکز و پیرامون تقسیم شده است و از آنجا که نظام سیاسی داخلی کشورهای هسته‌ای لیبرال دموکراسی است؛ بدین ترتیب، این کشورها هنجارها و ارزش‌های مشترکی تولید می‌کنند که اغلب در راستای همکاری بین‌المللی است تا مسابقه‌ی تسلیحاتی. این دولت‌ها همدیگر را نه تهدید بلکه شریک امنیتی تلقی می‌کنند و چون می‌توانند از طریق همکاری بین‌المللی به جای خودیاری^۱ به اهداف امنیت ملی خود دست پیدا کنند؛ از این‌رو،

1 - Self-help

انگیزه‌ی آنها برای حرکت در مسیر اشاعه چندان زیاد نیست. این در حالی است که دولت‌های پیرامونی تجربه‌ی لیبرال دموکراسی کم‌تری داشته و این ارزش‌های مشترک را ایجاد نکرده‌اند. اینها اغلب همدیگر را تهدید تلقی کرده و به داشتن سلاح‌های کشتارجمعی تمایل پیدا می‌کنند. (Chafetz, 1993)

بنا بر گزاره‌های فوق، نهادگرایان نولیبرال بدین نتیجه می‌رسند که آمریکا باید از طریق بازسازی و تثبیت قواعد، رویه‌ها و نهادها به تعادل منطقه‌ای و بین‌المللی دست یابد. این امر به مفهوم آن است که می‌توان از طریق قاعده‌سازی، زمینه‌های کنترل رفتار کشورها در نظام بین‌الملل را فراهم نمود. در پژوهش حاضر، چارچوب نظری نهادگرایی نولیبرال ما را در فهم رویکرد دولت کلینتون و اوباما در حوزه‌ی عدم اشاعه یاری خواهد رسانید. در این چارچوب، امکان تبیین رویکرد عدم اشاعه‌ی آمریکا در قبال کشورهایی مانند جمهوری اسلامی ایران به وجود می‌آید. سیاست منع اشاعه‌ی آمریکا در این حوزه معطوف به آن است تا از طریق ابزارهای چندجانبه‌ی بین‌المللی، جمهوری اسلامی ایران را در شرایط محدودیت راهبردی قرار دهد.

در کنار این جهت‌گیری کلی، باید دیدگاه‌هایی را مورد توجه قرار داد که مقابله با خطرات ناشی از اشاعه، خارج از کنترل تسلیحات کشتارجمعی و فناوری‌های مربوط را در پرتو توسل به اقدام نظامی امکان‌پذیر می‌دانند. نشانه‌های چنین دیدگاهی را می‌توان در سیاست منع اشاعه‌ی آمریکا در دوران ریاست‌جمهوری بوش پسر مورد ملاحظه قرار داد. با وجود این، جامع‌ترین نظریه برای تبیین سیاست منع اشاعه‌ی آمریکا در دوره‌ی پساجنگ سرد، نهادگرایی نولیبرال است. به‌ویژه آن‌که این نظریه می‌تواند به تحلیل برخی از اقدامات منع اشاعه‌ی دولت بوش نیز باشد.

منطق منع اشاعه در سیاست خارجی آمریکا

در یک سطح کلی، نشانه‌های سیاست عدم اشاعه را می‌توان در برخی از راهبردهای کلان آمریکا از جمله برتری‌جویی^۱ و بین‌الملل‌گرایی لیبرال مورد ملاحظه قرار داد. از این زاویه، سیاست خارجی آمریکا تلفیقی از واقع‌گرایی و لیبرالیسم را در قالب سیاست منع اشاعه

1. Hegemonism

به صحنه می‌آورد که این موضوع قابل تسری به حوزه‌های موضوعی دیگری مانند «مبارزه با تروریسم» نیز می‌باشد. (دهشبار، ۱۳۸۶: ۱۶۴)

منطق برتری‌جویی از بدو تأسیس نظام سیاسی ایالات متحده در ذهن دولتمردان این سرزمین وجود داشته است. چنین تفکری نفوذ جدی در جریان اندیشگی حاکم بر کابینه‌های پس از جنگ سرد آمریکا دارد. تأکید بر نقش جهانی ایالات متحده در سیاست اعلامی کابینه‌های کلیتون، بوش پسر و اوباما را که به حوزه‌های موضوعی متعددی از جمله تروریسم، دموکراسی‌سازی و عدم اشاعه‌ی سلاح‌های کشتار جمعی قابل تسری است، می‌توان گواه صادقی بر این مدعا دانست. با وجود این، اندیشه‌ی برتری‌جویی در عرصه‌ی سیاسی ایالات متحده بیش از همه در میان جمهوری‌خواهان و به‌ویژه نومحافظه‌کاران طرفدار دارد. آنها ایالات متحده را قدرتمندترین کشور جهان می‌دانند که باید با توجه به ضرورت و کارکرد مؤثر نظام کنونی بین‌المللی، رهبری جهانی را برای حفظ و اصلاح وضع موجود بر عهده بگیرد و ضمن بهره‌گیری از برتری خود در رسیدن به این هدف، آن را در راستای تقویت توان خود به‌کار برد.

از نظر نومحافظه‌کاران، رفاه و امنیت طولانی مدت مردم آمریکا بدون ایجاد و حفظ نظام‌های مؤثر بین‌المللی، هم در حوزه‌ی اقتصادی و هم در حوزه‌ی سیاسی، از یک سو و اعمال رهبری آمریکا به‌عنوان موتور محرک چنین نظام‌هایی از سوی دیگر، میسر نخواهد شد. از نظر آنها، کاهش توان رهبری آمریکا موجب بی‌نظمی در نظام‌های بین‌المللی خواهد شد. بر این اساس، ایالات متحده تنها بازیگری است که می‌تواند رهبری را بر عهده گیرد. آمریکا به‌عنوان قدرت مسلط جهانی، «رهبری جهانی»^۱ را در جهت برقراری ثبات در نظام سیاسی بین‌المللی و تنظیم نظام اقتصادی بین‌المللی فراهم می‌آورد. (کالاها، ۱۳۸۷: ۱۸) از منظر این دیدگاه، اعمال مؤثر قدرت برتر، یک اجماع جهانی مبتنی بر نظم باثبات یا صلحی آمریکایی^۲ پدید می‌آورد که به اصطلاح به‌دنبال چیزهای خوب برای همه است. نشانه‌های چنین ره‌یافتی در دوران اوباما را می‌توان در پرتو

1 - World Leadership

2 - Pax Americana

گزاره‌های قدرت هوشمند^۱ مورد ملاحظه قرار داد. نظریه پردازان قدرت هوشمند بر این باورند که کشوری همانند آمریکا برای ایفای نقش جهانی، نیازمند آن است که به اقدامات سازمان‌یافته برای دستیابی به هژمونی دست بزند. (متقی، ۱۳۸۷: ۷۷-۷۵)

برتری طلبی فناورانه را باید یکی از ارکان اصلی نقش‌آفرینی هژمونیک ایالات متحده در سال‌های جنگ سرد و بعد از آن دانست. این موضوع را می‌توان در رابطه‌ی پایان‌ناپذیر قدرت، دانش و راهبرد مورد ملاحظه قرار داد. در بین سه مؤلفه‌ی یادشده، دانش نقش محوری داشته و زیربنای دگرگونی‌های فناورانه محسوب می‌شود. (متقی، ۱۳۸۸: ۳) تعقیب چنین روندی در سیاست‌های امنیتی- راهبردی ایالات متحده در دوران بعد از جنگ سرد با عنایت به مسأله‌ی گسترش توانمندی‌های کشتارجمعی در نقاط مختلف، به‌ویژه جهان سوم، از اهمیت بیش‌تری برخوردار گردید. بر اساس قاعده‌ی بهره‌وری، اصولاً قدرت‌های بزرگ و هم‌پیمانان آنها تمایل ندارند تعداد دولت‌های دارنده فناوری‌های حساس افزایش یابد؛ زیرا چنین کاری منجر به کاهش اهمیت و مطلوبیت ناشی از داشتن این فناوری‌ها می‌شود. نظر به چنین اهمیت و جایگاهی است که آمریکا باید سیاست‌های مختلفی را به‌منظور جلوگیری از دستیابی دولت‌های دیگر (به‌ویژه دولت‌های مخالف آمریکا) به فناوری‌های حساس و دو منظوره انجام دهد. تلاش آمریکا برای حفظ و تداوم کنترل و نظارت بر جریان کنترل صادرات اقلام و فناوری‌های دو منظوره، استمراربخشی به تابوگرایی هسته‌ای و هم‌چنین ساخت سلاح‌های هسته‌ای جدید مانند بمب‌های هسته‌ای فرورونده در زمین^۲ در این راستا قابل ارزیابی می‌باشد.

منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال را می‌توان دیگر رهیافت مؤثر بر سیاست منع اشاعه‌ی ایالات متحده دانست. بین‌الملل‌گرایی لیبرال به موازات لیبرالیسم شکل گرفته است و ویلسونیسیم^۳ را دربر می‌گیرد. بر اساس رویکرد بین‌الملل‌گرایان^۴، به‌عنوان رهیافت غالب در عرصه‌ی سیاست

-
- 1 - Smart Power
 - 2 - Bunker Buster
 - 3 - Wilsonism
 - 4 - Internationalism

خارجی آمریکا متعاقب خروج از راهبرد انزوگرایی در قرن نوزدهم، وجود یک محیط بین‌المللی امن لازمه‌ی ترویج و اشاعه‌ی دموکراسی و سایر ارزش‌های بنیادین غربی می‌باشد. در این ارتباط، ویلسون نخستین رئیس‌جمهوری که سیاست خارجی دولتش از اصول بین‌المللی لیبرال متأثر گردید، بر این اعتقاد بود که جنگ باید در اثر فعالیت مؤثر نهادهای بین‌المللی ریشه‌کن شود. (کالاها، ۱۳۸۷: ۱۹۰) بنا بر این وضعیت، از طریق ایجاد نهادهای بین‌المللی همسو با منافع و ایده‌آل‌های آمریکا می‌توان هنجارها و الگوهای رفتاری این کشور را در پهنه‌ی بین‌المللی نهادینه کرد. شواهد موجود مؤید آن است که ضرورت دستیابی به نوعی «اجماع بر محور الگوی نقش‌آفرینی در گستره‌ی بین‌المللی» به‌عنوان مقدمه‌ای ضروری برای تأمین منافع و اهداف ملی آمریکا به یکی از ویژگی‌های نظام تصمیم‌سازی این دولت تبدیل شده است. (کیوان‌حسینی، ۱۳۸۷: ۶۲)

به اعتقاد نظریه پردازانی مانند کوهن و نای، هژمونی وضعیتی است که در آن «یک دولت قدرت کافی برای حفظ قواعد حاکم بر روابط بین‌الملل را داشته باشد.» (Keohane and Nye, 1977: 44) از این زاویه، مجموعه‌ای از ایده‌های لیبرال مانند دموکراسی و بازارهای آزاد، مقابله با تروریسم و منع اشاعه‌ی سلاح‌های کشتارجمعی که توسط آمریکا ترویج می‌گردد و دولت‌های غربی دیگر نیز در آنها سهیم می‌شوند، اجرای سیاست‌های آمریکا را در خارج تسهیل می‌نماید. با اشتراک اصول و ارزش‌های مشابه با دولت‌های دیگر، هزینه‌های تداوم این نظم از طریق انگیزه‌های اقتصادی و تهدیدهای نظامی کاهش می‌یابد. بر این اساس، محرکه‌های همکاری هژمونیک انعکاسی از سه مسأله‌ی کلی‌تر در تحلیل اقتصاد سیاسی بین‌الملل می‌باشد: رابطه‌ی میان قدرت و وابستگی متقابل، مشکل حفظ هژمونی، و ماهیت ارتباطات میان هژمونی از یک سو و رژیم‌های بین‌المللی و همکاری از سوی دیگر. (Keohane, 2005: 177) بنابراین، رژیم‌های بین‌المللی امنیت (به‌ویژه رژیم‌های منع اشاعه) را باید یکی از ستون‌های نظم بین‌المللی به سرکردگی آمریکا محسوب کرد. (Indyk, etal, 2012: 41)

بر مبنای چنین رهیافتی و به‌عنوان بخشی از دستورکار پایش فرایند جهانی جابه‌جایی فناوری‌های دامن‌نظره، آمریکا رویکرد فعالی را در قبال روند کلی شکل‌گیری، پیشرفت و مرور اجرای ترتیبات بین‌المللی ناظر بر صدور فناوری‌های پیشرفته و سلاح‌های کشتار جمعی اتخاذ نموده است. در ارتباط با ترتیبات منع اشاعه‌ی موردنظر آمریکا در حوزه‌ی سلاح‌های کشتار جمعی و متعارف باید طیف نسبتاً وسیعی از سازوکارها شامل ان.پی.تی.^۱، گروه تأمین‌کنندگان هسته‌ای،^۲ کردارنامه‌ی منع اشاعه‌ی موشک‌های بالستیک لاهه،^۳ ترتیبات واسنار^۴ و رژیم کنترل فناوری موشکی^۵ را مورد توجه قرار داد. به موازات سازوکارهای منع اشاعه، ایالات متحده ابزارهای دیگری از جمله ترتیبات غیررسمی، طرح‌های ضد اشاعه و بیانیه‌ها و قطعنامه‌های شورای امنیت ملل متحد^۶ را با هدف تحقق اهداف سیاست خارجی و امنیتی این کشور مورد استفاده قرار می‌دهد. از این زاویه، آمریکا رهبر یک رژیم بین‌المللی است که در تلاش برای محدودسازی گسترش سلاح‌های کشتار جمعی از طریق معاهده‌ها، هماهنگی و اجرای کنترل صادرات و هم‌چنین قطعنامه‌های شورای امنیت می‌باشد.

سیاست منع اشاعه‌ی آمریکا پس از جنگ سرد

در یک سطح کلی، دو جریان اصلی پارادایمیک را در حوزه‌ی منع اشاعه می‌توان مورد ملاحظه قرار داد که به نوعی پیوند وثیقی با روندهای موجود در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا پیدا می‌کنند. نخستین پارادایم عملی منع اشاعه، ایده‌ی «اتم برای صلح»^۷ بود که روند ایجاد رژیم منع اشاعه و معاهده‌ی عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای را تسهیل کرد. در این دوره، مهم‌ترین استدلال در زمینه‌ی مقابله با چالش‌های مداومی که فراروی این رژیم قرار

1 - The Nuclear Non-Proliferation Treaty (NPT)

2 - The Nuclear Suppliers Group (NSG)

3 - the Hague Code of Conduct Against Ballistic Missile Proliferation (HCOC)

4 - Wassenaar Arrangement (WA)

5 - Missile Technology Control Regime (MTCR)

6 - United Nations Security Council (UNSC)

7 - Atoms for Peace

داشت، بهره‌گیری از ساختارهای کنترل صادرات (نظیر کمیته‌ی زانگر، گروه تأمین‌کنندگان هسته‌ای، ترتیبات واسنار، گروه استرالیا و رژیم کنترل فناوری موشکی) بود. در کنار این ساختارها، سازوکارهایی برای منع آزمایش هسته‌ای و قطع تولید مواد شکافت‌پذیر مطرح شد. سرآغاز تحول پارادایمی در حوزه‌ی منع اشاعه با پایان جنگ سرد و برآورد آمریکا و سایر پشتیبانان این کشور مبنی بر ظهور گروه جدیدی از دولت‌های غیرهسته‌ای مشتاق به گذر از مرحله‌ی آستانه و برخی که گمان می‌رفت در حال حاضر به این امر مبادرت کرده‌اند، هم‌زمان گردید. بعد از جنگ اول خلیج فارس، تحول پارادایمی اولیه در ابزارهای منع اشاعه به وقوع پیوست که در نتیجه‌ی آن نیاز به بهره‌گیری از ابزارهای نظامی به‌منظور مقابله با اشاعه در کنار آمادگی برای جنگیدن در یک محیط هسته‌ای، بیولوژیکی و شیمیایی برجسته گردید، اما تغییر بنیادین در پارادایم منع اشاعه متعاقب حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به وقوع پیوست که بارزترین نماد این تهدید بازیگران غیردولتی بودند. (Kumar, 2014: 29-30) هم‌زمان شدن این تحول با برملا شدن بازار سیاه هسته‌ای به رهبری دانشمند هسته‌ای پاکستانی، عبدالقدیرخان، باعث گردید تا بسترهای لازم برای تحول پارادایمی معطوف به "ظهور طیف وسیعی از ابزارهای ضد اشاعه" به وجود آید. چنین چارچوبی از طریق مجموعه‌ای از ابتکارها که در پی کنترل و محدودسازی فرایند چرخه‌ی سوخت و فناوری‌های بازیابی بودند، محقق می‌گردید.

سیاست منع اشاعه در فضای نقاط عطف تاریخی

با پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی، آمریکا به تنها ابرقدرت نظام بین‌الملل تبدیل شد. چنین روندی منجر به پیدایش نظم برتر جهانی شد. شکل‌گیری یک نظم نوین بر پایه‌ی تغییر الگوها و قواعد رفتاری بازیگران مختلف و شکل‌گیری محیط امنیتی جدید ایجاب می‌کرد تا به موازات تغییر در راهبردها و سیاست‌های گذشته که به‌طور عمده در جهت مهار نفوذ اتحاد شوروی تنظیم شده بود (حسینی‌متین، ۱۳۸۸: ۱۶۰)، یک الگوی رفتاری بدیع و متناسب با مقتضیات وضعیت جدید از جانب این کشور اتخاذ شود. از این‌رو، با پایان جنگ سرد، موجی از تحلیل‌ها در ارتباط با الگوی رفتار خارجی آمریکا در شرایط جدید شکل گرفت که

در میان آنها، اصرار بر ضرورت تقید به ترویج و اشاعه‌ی آرمان‌های لیبرالیسم و ارزش‌های اساسی این کشور در گستره‌ی جهانی از جایگاه خاصی برخوردار بود.

پایه‌های اصلی سیاست خارجی آمریکا در دوره‌ی ریاست جمهوری کلینتون مشتمل بر گسترش ثبات، اقتصاد بازار، تقید به دموکراسی و حقوق بشر، تأمین منافع اقتصادی و منع اشاعه‌ی سلاح‌های هسته‌ای بودند. به‌منظور دستیابی به این اهداف، راهبردهای گوناگونی در پیش گرفته شد. در این ارتباط می‌توان به اشاعه‌ی نظام تجارت آزاد، تحکیم دموکراسی‌ها در اروپای شرقی و مرکزی، پیش‌برد صلح و امنیت در خاورمیانه و جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتارجمعی اشاره نمود. در بُعد امنیت ملی، دولت کلینتون مسأله‌ی "منع اشاعه‌ی سلاح‌های کشتارجمعی" را مهم‌ترین اولویت خود معرفی کرد. در این دوره، نظر به اهمیت و نافذیت ایده‌آل‌های دموکراتیک آمریکا در شکل‌دهی به نظام بین‌الملل (Cox, 2000)، بخش قابل توجهی از تلاش‌ها متوجه ترویج و پیش‌برد چنین ارزش‌هایی گردید. در این میان، دولت کلینتون بیش‌ترین نقش بازدارنده را برای رژیم‌های بین‌المللی منع اشاعه و به‌ویژه معاهده‌ی ان‌پی‌تی قائل بود. از نظر وی، ماهیت رژیم یک کشور معیار عمده در قرار گرفتن آن در میان نگرانی‌های مرتبط با اشاعه می‌باشد. بر این مبنا، دولت کلینتون دولت‌ها را به دو دسته‌ی دموکراتیک و غیردموکراتیک تقسیم کرد. از این زاویه، نظام‌های دموکراتیک کم‌تر به خشونت روی می‌آورند و از این‌رو، بهترین راهبرد برای تأمین امنیت آمریکا و استقرار صلح پایدار حمایت از ترویج دموکراسی در تمامی نقاط جهان است.

تحول دیگری که در دوران ریاست‌جمهوری بیل کلینتون در حوزه‌ی منع اشاعه به‌وقوع پیوست، شکل‌گیری پایه‌های سیاست ضد‌اشاعه^۱ در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا می‌باشد.^۲ بر این اساس، ناتوانی معاهدات منع اشاعه‌ی موجود در جلوگیری از اشاعه‌ی سلاح‌های

1 - Counter proliferation

۲- ابتکار ضد‌اشاعه در روزهای پایانی دولت بوش پدر (دسامبر ۱۹۹۳)، از جانب لس‌آسپین نخست در ارتباط با دولت‌های دارای توانایی کسب سلاح‌های هسته‌ای و سپس در مورد اشاعه‌ی موشک‌ها و سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک به‌کار گرفته شد.

کشتار جمعی (به‌ویژه در مورد کره‌ی شمالی و عراق)، بستر مناسبی را برای نقش‌آفرینی سیاست ضد اشاعه به‌عنوان یکی از ارکان نوین راهبرد دفاعی-امنیتی آمریکا به‌وجود آورد. یکی از اقدامات بیل کلینتون در این زمینه، امضای فرمان اجرایی در سال ۱۹۹۴ بود که به موجب آن تولید و اشاعه‌ی سلاح‌های کشتار جمعی و ادوات نقل‌وانتقال چنین سلاح‌هایی، تهدید نامتعارف و فوق‌العاده برای امنیت ملی آمریکا محسوب می‌شدند. کلینتون در این فرمان توسل به حمله‌ی نظامی یا تحریم اقتصادی را برای مقابله با این سلاح‌ها پیش‌بینی کرده بود.

حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ سیاست منع اشاعه را به جایگاهی ویژه در دستورکار دولت بوش سوق داد. محیط بین‌الملل پس از ۱۱ سپتامبر بهانه‌ی لازم را برای عملی کردن سیاست‌های تند نومحافظه‌کاران فراهم نمود. به موجب آموزه‌های سیاسی نومحافظه‌کاران، سیاست بازدارندگی و چانه‌زنی با تروریسم و کشورهای شرور بی‌معناست. از این‌رو، بهترین شیوه، اقدام غافلگیرانه و جنگ پیشدستانه خواهد بود. مطابق قرائت بوش، خطرات ناشی از انفعال در موارد معینی ممکن بود بیش‌تر از خطرات کنش باشد. حوزه‌ی تروریسم و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی را باید مشمول چنین برداشتی دانست. رهنامه‌ی سیاست پیش‌دستانه‌ی بوش که حول سه نفی اساسی نبود سلاح‌های در دسترس، نبود تسلیحات در روند تولید و نبود دولت‌های جدید برخوردار از سلاح‌های کشتار جمعی می‌چرخید (Allison, 2006: 63)، به تسری پیش‌دستی به عرصه‌ی سلاح‌های کشتار جمعی منجر گردید. بوش بر این اعتقاد بود که روش‌های سنتی برای عدم اشاعه با شکست مواجه گردیده و باید به‌دنبال سازوکارهای ضد اشاعه بود. از این‌رو، مقابله با خطرات ناشی از اشاعه خارج از کنترل سلاح‌های کشتار جمعی و فناوری‌های مربوط را از رهگذر توسل به اقدام نظامی امکان‌پذیر می‌دانست. در این میان، فعالیت‌های گسترده‌ی هند و پاکستان و نیز کره‌ی شمالی در جهت ورود به باشگاه هسته‌ای که نشان‌گر ناتوانی تلاش‌های منع اشاعه‌ی آمریکا بود، موضع دولت بوش مبنی بر «اتخاذ رویکردی نوین در زمینه‌ی مقابله با اشاعه» را تحکیم می‌بخشید.

مجموعه‌ی این تحولات منجر به گذر از سیاست منع اشاعه به سیاست ضداشاعه در سیاست کنترل تسلیحاتی آمریکا بعد از جنگ سرد گردید. (Marli and Lodgaard, 2004, 4-8)

در سیاست منع اشاعه، فرض بر این است که عده‌ی اندکی از کشورها تمایل به داشتن سلاح هسته‌ای دارند و می‌توانند با برخی اقدامات در چارچوب رژیم منع اشاعه از این کار بازداشته شوند. بدین ترتیب، اقدامات اصلی در راستای این سیاست عبارت است از سدکردن راه‌های دستیابی به فناوری‌های حساس از طریق نظارت‌های بین‌المللی، تقویت نظارت بر صادرات مواد هسته‌ای، هماهنگی میان دولت‌های دارای فناوری هسته‌ای و نظیر آن.

سیاست ضداشاعه در راستای سیاست جنگ پیش‌گیرانه قرار دارد. بر این مبنا، شکست تلاش‌های منع اشاعه برای پیش‌گیری از اشاعه‌ی سلاح‌های کشتارجمعی در گذشته، ایجاد یک راهبرد ضداشاعه را اجتناب‌ناپذیر می‌کرد. (Ellis, 2003: 115) هدف اصلی این سیاست، مبارزه با اشاعه از طریق ترکیب روش‌های سنتی و جدید، و نابودی و از کارانداختن تأسیسات هسته‌ای، شیمیایی و میکروبی و توان موشکی دشمن در صورت ضرورت، با همه‌ی ابزارهای موجود و از جمله حمله‌ی پیش‌دستانه می‌باشد. این سیاست در دوران بوش و پس از ۱۱ سپتامبر در راهبرد ملی مبارزه با سلاح‌های کشتارجمعی منعکس شد. (U.S. National Strategy..., 2002) از زمان اتخاذ راهبرد ملی آمریکا در دسامبر ۲۰۰۲، دولت بوش از طریق مجموعه‌ای از ابتکارهای سیاسی در صدد شناسایی و اجرای هنجارهای اصلی منع اشاعه بر مبنای اصول سیاست ضداشاعه بود. این سند تأکید زیادی بر مقابله با اشاعه از طریق تقویت توانایی‌های نظامی، اطلاعاتی و حتی مراجع قانونی داخلی داشته است. از سوی دیگر، دولت بوش عامل اصلی اشاعه‌ی هسته‌ای و موشکی را عدم اعمال نظارت جدی بر جریان نقل و انتقال مواد حساس و کالاهای دارای کاربرد دو منظوره می‌دانست. در واقع، دولت بوش به‌جای حمایت از رژیم‌های بین‌المللی که در پی استقرار هنجارهای همه‌گیر منع اشاعه می‌باشند، رو به ترتیباتی آورد که به‌دنبال پیش‌گیری از اشاعه صرفاً از جانب گروه‌ها و دولت‌هایی که ایالات متحده معتقد بود می‌توانند جامعه‌ی بین‌المللی و آمریکا را تهدید نمایند. در واقع، منع اشاعه به ابزاری برای سیاست ضدتروریسم تبدیل شد (Woolf, etal, 2011: 3). تنظیم و ارائه‌ی

طرح‌هایی مانند ابتکار امنیت اشاعه^۱، جلوگیری از عرضه‌ی مواد هسته‌ای، محدودسازی چرخه‌ی سوخت (در قالب پیشنهادهایی مانند ایجاد بانک سوخت هسته‌ای، طرح پیشنهادی ۶ کشور، برنامه‌ی مشارکت جهانی در زمینه‌ی انرژی هسته‌ای^۲، پیشنهاد به گروه تأمین‌کنندگان هسته‌ای، و طرح الگوی هسته‌ای شدن)، کمیته‌ی بررسی پای‌بندی، و کنترل قاچاق هسته‌ای در راستای دستیابی به چنین اهدافی قابل ارزیابی است.

در کنار این جهت‌گیری کلی، در ارزیابی رویکرد کابینه‌ی بوش می‌توان نقاط عطفی را مورد ملاحظه قرار داد که بر اساس آن، سیاست منع اشاعه‌ی آمریکا در چارچوب رهیافت نهادگرایی نولیبرال قابل واکاوی است. تغییر سیاست عدم اشاعه‌ی دولت بوش در قبال کره‌ی شمالی در این راستا قابل بررسی می‌باشد. بدین ترتیب، سیاست عدم اشاعه‌ی آمریکا از سال ۲۰۰۳، در قبال این کشور بر چارچوب چندجانبه‌ی گفتگوهای ۶ جانبه شامل چین، کره‌ی جنوبی، ژاپن و روسیه به همراه کره‌ی شمالی و آمریکا ابنا یافت. (Schneider, 2010: 21)

با روی کار آمدن دولت اواما و وعده‌ی «تغییر» در سیاست خارجی و فاصله گرفتن از مشی سیاست خارجی بوش، بحث‌ها و مناظره‌هایی در ارتباط با سیاست خارجی و امنیتی دولت جدید شکل گرفت. نشانه‌های تغییر در سیاست خارجی اواما در جریان مبارزه‌های انتخاباتی حول ستون‌های سه‌گانه‌ی تغییر روابط با قدرت‌های در حال ظهور آسیا به‌ویژه چین، تحول رابطه میان ایالات متحده و جهان اسلام و پیشروی به‌سوی منع اشاعه و خلع سلاح هسته‌ای تکوین یافت و بسترهای لازم را برای پیروزی وی به‌وجود آورد. (Indyk, etal, 2012: 31-32).

تغییر عمده در سیاست منع اشاعه در دوران ریاست‌جمهوری اواما در قالب «افزایش نقش ترتیبات منع اشاعه و کنترل تسلیحات در سیاست امنیت ملی آمریکا» تکوین یافت. (Woolf, etal, 2011: 2) اواما نیز مانند دولت‌های سلف خود معتقد است نگرانی از اشاعه در حال نزدیک شدن به اوج است. بنابراین، اگر روندهای خطرناک کنونی متوقف و معکوس

1 - Proliferation Security Initiative (PSI)

2 - Global Nuclear Energy Partnership (GNEP)

نشوند، دیری نخواهد پایید که شمار کشورهای دارای سلاح‌های کشتار جمعی به سرعت افزایش یافته و احتمال دستیابی تروریست‌ها به جنگ‌افزارهای کشتار جمعی بالا خواهد رفت. با وجود این، به باور وی خاتمه‌دادن به اشاعه‌ی این سلاح‌ها از طریق «مسئولیت‌پذیری تمامی کشورها» امکان‌پذیر است نه «برگزیدن دولت‌های خاص». (Obama, July 2009)

در یک سطح کلی، نشانه‌های تداوم در سیاست منع اشاعه‌ی آمریکا را می‌توان در پرتو الگوی رفتاری دولت اوباما در برخورد با رهیافت‌های کنترل صادرات ملی، رژیم‌های بین‌المللی منع اشاعه و ترتیبات غیررسمی موازی با چنین سازوکارهای مورد توجه قرار داد. در این حوزه، استمرار سازوکارهای کابینه‌های پیشین (نظیر طرح الگوی هسته‌ای شدن، ابتکار امنیت اشاعه و حمایت از مذاکرات برای انعقاد یک معاهده‌ی معتبر برای کاهش مواد شکافت‌پذیر)^۱ و ارائه‌ی سازوکارهای جدید (مانند ابتکار تضمین امنیت مواد هسته‌ای آسیب‌پذیر، ابتکار نسل جدید پادمان‌ها،^۲ ابتکار اصلاح کنترل صادرات^۳ و چارچوب بین‌المللی برای همکاری در زمینه‌ی انرژی هسته‌ای)^۴ به‌وضوح مؤید تداوم سیاست منع اشاعه در رفتار خارجی و امنیتی آمریکا می‌باشد. در کنار نشانه‌های فوق، باید به جایگاه ویژه‌ی تروریسم هسته‌ای در سیاست دفاعی و امنیتی دولت اوباما اشاره کرد که به‌منزله‌ی هنجارسازی بین‌المللی نوین، نقش عمده‌ای را در شکل‌دهی به قواعد مقابله با اشاعه‌ی سلاح‌های هسته‌ای و فناوری‌های مربوط ایفا می‌کند. در این ارتباط، دستورکار اجلاس امنیت هسته‌ای واشنگتن^۵ در سال ۲۰۱۰، کنترل تسلیحات در پهنه‌ی جهانی و جلوگیری از ورود بازیگران جدید به باشگاه هسته‌ای (عدم اشاعه‌ی افقی) بود.

-
- 1 - Fissile Material Cutoff Treaty (FMCT)
 - 2 - The Next Generation Safeguards Initiative (NGSI)
 - 3 - President Obama's Export Control Reform (ECR) Initiative
 - 4 - Internatinal Framework for Nuclear Energy Cooperation (IFNEC)
 - 5 - 2010 Washington Nuclear Security Summit (NSS)

تقید به منع اشاعه در اسناد راهبردی ملی

اسناد راهبردی ملی، یکی از بهترین منابع برای ارزیابی مواضع رسمی سیاستمداران و کابینه‌های بعد از جنگ سرد آمریکا در ارتباط با مقوله‌ی عدم اشاعه می‌باشد. در پرتو واکاوی اسناد راهبردی می‌توان وجوه اشتراک و افتراق رؤسای جمهور ایالات متحده از یکدیگر را استنتاج کرد. بررسی اسناد راهبردی در دوره‌های سه‌گانه‌ی کلینتون، بوش و اوباما نشان می‌دهد که تقید به منع اشاعه و مقابله با گسترش سلاح‌های کشتارجمعی و به‌ویژه فناوری‌های پیشرفته مربوط به آن همواره از محورهای مورد تأکید بوده است.

براساس اسناد امنیت ملی آمریکا در دوره‌ی ریاست‌جمهوری کلینتون، منع اشاعه و مقابله با گسترش سلاح‌های کشتارجمعی و سیستم‌های موشکی و پرتاب آنها در رأس اولویت‌های امنیتی ایالات متحده قرار داشت و وضعیت برنامه‌ی هسته‌ای کشورها و سطح همکاری آنها با تلاش‌های آمریکا در زمینه‌ی عدم اشاعه، معیار عمده و تعیین‌کننده برای تعیین ماهیت روابط دوجانبه لحاظ شده بود (11: 1994, ... The National Security Strategy) در همین ارتباط، ذیل دست‌نویس منع اشاعه، ضد‌اشاعه و کنترل تسلیحات به تلاش برای تمديد نامحدود ان.پی.تی، تسريع در روند دستیابی به معاهده‌ی منع جامع آزمایش‌های هسته‌ای، خاتمه دادن به روند تولید مواد شکافت‌پذیر قابل استفاده برای مقاصد نظامی، تقویت گروه تأمین‌کنندگان هسته‌ای و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و هم‌چنین مبارزه با اشاعه‌ی موشکی از طریق بسط و گسترش عضویت در رژیم کنترل فناوری موشکی اشاره شده است. به‌علاوه بر ضرورت همکاری دولت آمریکا با هم‌پیمانان و دیگر دولت‌های دوست در جهت اعمال کنترل مؤثر بر روند نقل و انتقال فناوری‌های حساس به‌عنوان یکی از سازوکارهای لازم برای افزایش امنیت این کشور تأکید شده است. در مجموع، اسناد راهبردی دولت کلینتون با بهره‌گیری از جهانی‌شدن و بازار آزاد بر مبنای کلیدواژگانی مانند درگیری^۱ و گسترش^۲، به‌دنبال آن

1 - engagement

2 - enlargement

هستند تا بسترهای لازم را برای مشروعیت‌بخشی به سیاست خارجی و امنیتی آمریکا فراهم نمایند. (Ikenberry, 2005: 145)

فضای برآمده به دنبال بروز حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حکمفرما شدن آموزه‌های نومحافظه‌کاران باعث گردید تا اغلب اسناد راهبردی انتشار یافته در دوران ریاست‌جمهوری بوش تحت‌الشعاع دستورکار مقابله با سلاح‌های کشتارجمعی و تروریسم قرار گیرد. در همین ارتباط می‌توان به سه سند «گزارش مرور وضعیت هسته‌ای» (ان.پی.آر.)^۱، «راهبرد امنیت ملی ایالات متحده‌ی آمریکا» (سپتامبر ۲۰۰۲) و «راهبرد ملی مبارزه با سلاح‌های کشتارجمعی» (دسامبر ۲۰۰۲) اشاره کرد. در حوزه‌ی منع اشاعه، گرانیگاه اسناد راهبردی ایالات متحده در دوران ریاست‌جمهوری بوش معطوف به برجسته نمودن «دولت‌های یاغی»^۲ گردید. بر این اساس، دستیابی چنین دولت‌هایی به فناوری‌های حساس می‌تواند تهدیدهای هویتی - امنیتی متعددی را برای آمریکا و هم‌پیمانان آن به وجود آورد. از این‌رو، مسائلی مانند تروریسم، دولت‌های یاغی و سلاح‌های کشتارجمعی و ترکیب این سه، اصلی‌ترین چالش‌های فراروی ایفای نقش رهبری جهانی آمریکا به‌شمار می‌آید.

راهبرد امنیت ملی ۲۰۰۲ دولت بوش در تلاش برای بسط مفهومی تروریسم به سلاح‌های کشتارجمعی بود. این موضوع این‌گونه توجیه شد که ممکن است سلاح‌های کشتارجمعی در اختیار تروریست‌ها قرار گیرد. به‌ویژه این‌که برخی از کشورهای دارای سلاح‌های کشتارجمعی با تروریست‌ها ارتباط دارند. دولت بوش تحت لوای سیاست حمله‌ی پیش‌دستانه و جنگ پیش‌گیرانه ابتدا و با هدف برچیدن رژیم طالبان به افغانستان حمله کرد و سپس در راستای جنگ پیش‌گیرانه و بدون همراه نمودن اجماع جهانی به عراق یورش برد. هدف از این حمله‌ها نیز به ترتیب مبارزه با تروریسم و برخورد با توسعه‌دهندگان سلاح‌های کشتارجمعی اعلام گردید. به‌علاوه سند مزبور بزرگ‌ترین تهدید فراروی آمریکا را تقاطع

1 - Nuclear Posture Review Report (NPR)

2 - Rogue States

«رادیکالیسم» و «فناوری» (National Security Strategy, 2002: 13) معرفی می‌کند. از این زاویه، زمانی که سلاح‌های کشتار جمعی و فناوری موشکی بالستیک اشاعه پیدا کند، تمام دولت‌های ضعیف و گروه‌های کوچک می‌توانند توان ضربه‌زدن به ملت‌های بزرگ را به‌دست آورند. همسو با چنین روندی، سند راهبرد آمریکا برای مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی در سال ۲۰۰۲ بر تقویت و حمایت از رژیم‌های کنترل صادرات از جمله گروه تأمین‌کنندگان هسته‌ای، کمیته‌ی زانگر، رژیم کنترل فناوری موشکی و کردارنامه‌ی لاهه تأکید کرده بود.

چنانچه اشاره شد، با روی کار آمدن دولت اوباما تغییراتی در سیاست اعلامی آمریکا از جمله در ارتباط با منع اشاعه به‌وجود آمد. انتشار ان.پی.آر ۲۰۱۰، که به‌منزله‌ی دستورکار دولت اوباما در حوزه‌ی هسته‌ای می‌باشد، بستر مناسبی را به‌منظور شناخت دامنه‌ی تغییر و تحولات احتمالی در سیاست منع اشاعه‌ی آمریکا فراهم آورد. مطابق ادعای سند ان.پی.آر، نظر به تحول محیط امنیتی بین‌الملل و چالش‌های امنیتی، سلسله‌مراتب نگرانی‌های عدم اشاعه‌ی آمریکا نیز دستخوش دگرگونی شده است. در این ارتباط، از «تروریسم هسته‌ای» و «اشاعه‌ی سلاح‌های هسته‌ای» تحت عناوینی مانند تهدیدهای بزرگ و فوری^۱ و حادث‌ترین تهدیدها^۲ یاد شده که در رأس اولویت‌های عدم اشاعه‌ی آمریکا قرار دارند. در این میان، این سند از خطر «اشاعه» به‌عنوان تهدید مبرم و مورد تأکید^۳ یاد کرده و اذعان می‌کند که این نخستین بار است که مسأله‌ی «عدم اشاعه‌ی افقی» به یکی از اساسی‌ترین محورهای در دستورکار آمریکا تبدیل شده است. بنا به گزاره‌های فوق و هم‌چنین ضرورت مدیریت صحیح منع اشاعه در سطح جهانی، سند ان.پی.آر با اتخاذ رویکرد تجویزی بدین نتیجه می‌رسد که ایالات متحده باید برای رسیدن به جهانی عاری از سلاح‌های هسته‌ای، رهبری تلاش‌های بین‌المللی را بر عهده بگیرد و برای بازسازی و تقویت "رژیم بین‌المللی منع اشاعه" تلاش نماید. سند راهبرد امنیت ملی ۲۰۱۰ نیز

1 - Most Immediate

2 - Most Extreme

3 - Pressing Threat

نظام منع اشاعه را جزو اولویت‌های بسیار بالای امنیت ملی آمریکا^۱ معرفی می‌کند. سند مزبور عامل پیگیری دستورکار منع اشاعه و امنیت هسته‌ای در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا را «حقوق» و «مسئولیت‌های» کشورها می‌داند (National Security Strategy, 2010: 4)

بنابراین، شواهد موجود نشان می‌دهد که تغییر و تحول اساسی در دستورکار منع اشاعه‌ی آمریکا در دوران ریاست‌جمهوری اوباما پدیدار نشده است. در این دوره، ایران و کره‌ی شمالی کماکان در گرانیگاه سیاست منع اشاعه‌ی آمریکا قرار دارند. (Indyk, etal, 2012: 40) با وجود این، تغییر قابل اعتنا نسبت به دوران ریاست‌جمهوری بوش در ابزارهای پیگیری سیاست منع اشاعه ایجاد گردیده است. بر این اساس، دولت اوباما کارآمدی و اثرگذاری رویکرد یک‌جانبه‌گرایی را مورد تردید قرار داده و در عوض، از همکاری‌گرایی بین‌المللی و چندجانبه‌گرایی به‌عنوان راهبرد قابل اتکا بهره می‌گیرد.

پافشاری بر خاورمیانه به‌عنوان مهم‌ترین مخاطب رویکرد منع اشاعه

با فاصله گرفتن از دوران جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی، آمریکا «تهدید جهانی» را از تهدیدهای امنیتی خود خارج کرده و «تهدیدهای منطقه‌ای» را جایگزین آن نمود. ایالات متحده با حذف رقیب اصلی‌اش در صحنه‌ی رقابت به‌دنبال تثبیت هژمونی خود در کل جهان است و بالطبع، منطقه‌ی غرب آسیا (خاورمیانه) و خلیج فارس به جهت ویژگی‌هایی که دارند، در اولویت قرار دارند. از این زاویه، تثبیت هژمونی آمریکا در غرب آسیا، پیش‌زمینه‌ی هژمونی جهانی است. (تخشید و نوریان، ۱۳۸۷: ۱۱۳) نظر به چنین اهمیت و جایگاهی است که نئولیبرال‌های سیاست خارجی و امنیتی آمریکا معتقدند که اگرچه مسائل متنوعی فراروی امنیت ملی آمریکا وجود دارد، اما تهدیدهای امنیتی و راهبردی غرب آسیا، چالش جدی‌تری را برای آمریکا به‌وجود می‌آورد.

شواهد موجود نشان می‌دهد رویکرد آمریکا در قبال مقوله‌ی اشاعه‌ی فناوری‌های حساس در طول سال‌های اخیر تغییرات چشم‌گیری را تجربه کرده است. در این چارچوب،

1 - Top National Security Priorities

ایالات متحده از رویکردی مطلق که مستلزم پای‌بندی فراگیر به ان.پی.تی و کاربست پادمان‌های آژانس در مورد تمامی تأسیسات هسته‌ای بود، به رویکردی متحول که بر ممنوعیت تولید مواد دارای درجه‌ی تسلیحاتی در برخی مناطق (به‌ویژه غرب آسیا) تمرکز داشت، تغییر رویه داده است. به‌موجب این رویکرد، سیاست منع اشاعه‌ی آمریکا از «رویکردی جهانی» به‌سوی تأکید ویژه بر شرایط «مناطق خاصی» تحول یافته است. (Feldman, 1997: 181)

در یک سطح کلی، منطقه‌ی غرب آسیا همواره از جایگاه ویژه‌ای در سیاست منع اشاعه‌ی آمریکا برخوردار بوده است. در سطح راهبردی، هدف اصلی سیاست منع اشاعه‌ی آمریکا در پهنه‌ی غرب آسیا حفظ امنیت و انحصار هسته‌ای رژیم صهیونیستی می‌باشد. قابلیت‌های هسته‌ای فزاینده‌ی جمهوری اسلامی ایران، الزامات راهبردی ناشی از تعهدات امنیتی آمریکا به رژیم صهیونیستی،^۱ آسیب‌پذیری زرادخانه‌های شیمیایی سوریه، چالش‌های برآمده از انقلاب‌های عربی و اشاعه توسط کنشگران غیردولتی از جمله‌ی مهم‌ترین خطرات متوجه سیاست عدم اشاعه‌ی آمریکا در غرب آسیا می‌باشد. (Albright, et al, 2013: 20) در دوران کلینتون، غرب آسیا در کنار مناطقی هم‌چون شبه‌جزیره‌ی کره و آسیای جنوب غربی در کانون توجه تلاش‌های منع اشاعه‌ی منطقه‌ای آمریکا قرار داشت. «... (A National Security Strategy... (11: 1997) با آغاز هزاره‌ی جدید و پیوندبخشی تروریسم و سلاح‌های کشتارجمعی در راهبرد امنیت ملی آمریکا، مبارزه با کشورهایی که با سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه‌ی آمریکا مخالف بودند، در قالب «محور شرارت»^۲ مورد توجه قرار گرفت. جمهوری اسلامی ایران، عراق و کره‌ی شمالی در این دسته قرار داشتند. از دید آمریکا، ویژگی مشترک این کشورها اعمال سیاست‌های تهاجمی نسبت به همسایگان‌شان و به‌ویژه تمایل آنها به استفاده از ابزارهای

۱- مسأله‌ی رژیم صهیونیستی در سیاست منع اشاعه‌ی آمریکا به‌عنوان یک مورد خاص (Special case)، مصداق بارزی از سیاست دوگانه‌ی آمریکا می‌باشد. (Feldman, 1997: 175) بیانیه‌ی یک‌جانبه‌ی آمریکا در نوامبر ۲۰۱۲ مبنی بر لغو کنفرانس «خاورمیانه‌ی عاری از سلاح‌های کشتارجمعی» را باید در این ارتباط مورد ملاحظه قرار داد.

خشونت‌آمیز است. بر این اساس، هر یک از این کشورها برنامه‌هایی برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی دارند. در این میان، دولت بوش بیش از همه نسبت به اشاعه‌ی سلاح‌های هسته‌ای و دستیابی سایر کشورها به‌ویژه کشورهای غرب آسیا به این سلاح‌ها حساس بود؛ چرا که از یک سو، در این منطقه رژیم‌های بی‌ثبات و غیردموکراتیک حاکم هستند و از سوی دیگر، متفاوت بودن منطقه به لحاظ فرهنگ و ایدئولوژیکی (اسلامی بودن) از غرب که در کنار تجارب تاریخی ناشی از حضور و مداخله‌ی قدرت‌های بزرگ به‌نوعی روحیه‌ی ستیزه‌جویی در منطقه منجر شده است.

بررسی رهنامه‌های دولت بوش و اوباما حاکی از آن است که در کنار برخی تفاوت‌های جزئی در سیاست اعلامی دو دولت می‌توان مفروضه‌های مشترکی را مورد ملاحظه قرار داد که در ارتباط با هدف نهایی راهبرد منع اشاعه‌ی آمریکا در غرب آسیا معنا می‌یابد. بر این اساس، رسالت ایالات متحده خلع سلاح اعراب و جمهوری اسلامی ایران در عین دست‌نخورده ماندن زرادخانه‌ی هسته‌ای رژیم صهیونیستی می‌باشد. (Selim, 2013: 60). یکی از اصلی‌ترین دستورکارهای منع اشاعه‌ی آمریکا در دوران بوش و اوباما، "طرح الگوی هسته‌ای شدن" بوده است. در این چارچوب، ایالات متحده اعلام کرده از برنامه‌ی هسته‌ای کشورهای که محدودیت‌های مدنظر را بپذیرند، حمایت می‌کند. این محدودیت‌ها شامل انصراف از غنی‌سازی اورانیوم، تعهد به نظارت بیش‌تر بر صادرات مواد حساس، پذیرش پروتکل الحاقی و هم‌چنین حق آمریکا در فسخ یک‌جانبه‌ی تعهدها می‌گردد. تجلی عینی چنین رویکردی را می‌توان در تمامی یادداشت تفاهم‌های آمریکا با کشورهایمانند امارات، قطر، بحرین، کویت، عربستان و اردن مورد توجه داد.

سیاست منع اشاعه‌ی آمریکا و ملاحظه‌های امنیتی - دفاعی جمهوری اسلامی ایران

در یک سطح کلی، جریان غالب سیاست منع اشاعه در سیاست خارجی آمریکا، آثار متعددی را متوجه امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران می‌سازد. ارسال پرونده‌ی جمهوری اسلامی ایران به شورای امنیت و تصویب قطعنامه‌های تحریم علیه ایران، اعمال فشار بر همسایگان آن جهت همکاری با آمریکا در انجام اقدامات ضدایرانی، اعمال تحریم‌های یک‌جانبه علیه جمهوری اسلامی

ایران به‌خاطر فعالیت‌های هسته‌ای، تلاش برای متقاعد کردن روسیه و چین به قطع همکاری‌های هسته‌ای با آن و تلاش برای ممانعت از پیشرفت موشکی ایران در این حوزه قابل توجه و تأمل می‌باشند. تحول از سیاست منع اشاعه به سیاست ضد‌اشاعه که به‌نوعی با وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر و آغاز دوران ریاست‌جمهوری بوش پسر هم‌زمان گردید، باعث شد تا در رویکرد ایالات متحده در قبال برنامه‌ی هسته‌ای ایران تغییراتی به‌وجود آید. بر این اساس، اقداماتی مانند تلاش برای گسترش چتر هسته‌ای آمریکا به کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس، تلاش برای جاسوسی هسته‌ای از برنامه‌ی هسته‌ای ایران و تلاش برای رهگیری مواد دارای کاربرد دوگانه به جمهوری اسلامی ایران و تهدید مداوم آن به مورد حمله قرار دادن تأسیسات هسته‌ای و استفاده از بمب‌های هسته‌ای فرورونده در زمین برای نابود کردن آنها، همسو با اقدامات سستی منع اشاعه‌ی این کشور علیه فعالیت‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران به‌کار گرفته شد. (قهرمانپور، ۱۳۸۷: ۱۰۵-۱۰۲) به‌طور کلی، فعالیت‌های آمریکا در این حوزه عمدتاً حول محور تحت‌الشعاع قرار دادن امنیت نظامی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران تکوین یافته است.

از سوی دیگر، رهیافت نهادگرایی نولیبرال را که از جانب دولت کلینتون و اوباما مورد بهره‌برداری قرار گرفته، می‌توان بخشی از رویکرد قدرت نرم آمریکا در برخورد با جمهوری اسلامی ایران دانست. در این چارچوب، سیاست منع اشاعه را می‌توان بخشی از تلاش آمریکا برای متنوع‌سازی ابزارهای قدرت نرم در برخورد با جمهوری اسلامی ایران دانست. بر این مبنای ایالات متحده از الگوی تهدید نرم در برخورد با جمهوری اسلامی ایران استفاده می‌کند. قدرت نرم، اثربخشی بیشتری در برخورد با کشورهایی همانند جمهوری اسلامی ایران ایجاد می‌کند و علت آن را می‌توان در الگوهای مبتنی بر چندجانبه‌گرایی راهبردی و متقاعدسازی قدرت‌های بزرگ و بازیگران منطقه‌ای از طریق سازوکارهای دیپلماتیک دانست. چنین رویکردی می‌تواند حمایت غیرمستقیم قدرت‌های بزرگ علیه جمهوری اسلامی ایران را ایجاد نماید. ظهور نشانه‌های هم‌پوشانی فراگیر میان سیاست‌های منع اشاعه‌ی آمریکا و اروپا (Lodgaard, 2011: 18) که می‌تواند دربردارنده‌ی نمادهای هشداردهنده‌ای برای کشورمان باشد، در پرتو چنین سیاستی قابل ارزیابی است.

بنا بر آنچه تاکنون گفته شد، می‌توان دریافت که هدف راهبردی واشنگتن از مشارکت و اعمال نفوذ در معاهده‌های منع اشاعه، پیش‌گیری از اشاعه‌ی افقی^۱ می‌باشد. یکی از اصلی‌ترین اولویت‌های سیاست منع اشاعه‌ی آمریکا در سال‌های پس از جنگ سرد، پیگیری برنامه‌های معطوف به منع اشاعه‌ی فناوریانه در قالب سازوکارهایی مانند «طرح تولید سوخت هسته‌ای بر اساس رهیافت‌های چندجانبه» و «طرح الگوی هسته‌ای شدن» بوده است. هدف اصلی ایالات متحده از تعقیب چنین الگوهایی، حفظ و تداوم انحصارطلبی در حوزه‌ی فناوری هسته‌ای برای خود و هم‌پیمانان از یک سو و محروم‌سازی کشورهای در حال توسعه از چرخه‌ی سوخت داخلی و بومی از سوی دیگر می‌باشد. از منظر سیاستمداران و راهبردپردازان آمریکا، هرگونه قدرتمند شدن جمهوری اسلامی ایران به واسطه‌ی دستیابی آن به فناوری‌های حساس و دو منظوره می‌تواند در بلندمدت منافع آمریکا و نیز متحدان نزدیک آن مانند رژیم صهیونیستی را در سطح منطقه‌ای با تهدیدهای جدی مواجه کند. مطابق این تحلیل، الگوی هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران مهم‌ترین رقیب الگوهای آمریکایی در میان کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس و عامل برهم‌زننده‌ی انحصار هسته‌ای رژیم صهیونیستی می‌باشد و از این‌رو، مقابله با آن اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. در واقع، آمریکا با مطرح نمودن یک الگوی نوین در مقابل الگوی هسته‌ای ایران به دنبال انتقال این پیام به جمهوری اسلامی ایران و جامعه‌ی بین‌الملل است که استفاده‌ی صلح‌آمیز و غیرنظامی از انرژی هسته‌ای به شیوه‌ی دیگری غیر از غنی‌سازی اورانیوم در داخل، یعنی واردات سوخت هسته‌ای امکان‌پذیر است و در چنین وضعیتی است که تضمین‌های لازم برای عدم انحراف به سوی برنامه‌ی هسته‌ای نظامی به وجود می‌آید. در این حوزه، ایالات متحده از رهگذر جلب توجه کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس در راستای امنیتی کردن برنامه‌ی هسته‌ای ایران استفاده نموده و از طریق ارائه‌ی چنین تصویری، کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس را نسبت به فعالیت‌ها و اقدامات جمهوری اسلامی ایران بدبین کرده تا از نزدیک شدن مناسبات دیپلماتیک و راهبردی این کشورها به جمهوری اسلامی ایران پیش‌گیری کند.

1. Horizontal proliferation

نتیجه‌گیری

به‌طور کلی، سیاست منع اشاعه را باید رکن محوری سیاست امنیت ملی آمریکا دانست. در این میان، بررسی رویکرد منع اشاعه‌ی آمریکا در برهه‌های مختلف تاریخی نمایان‌گر به‌کارگیری دو رویکرد یک‌جانبه و چندجانبه می‌باشد که به موازات یکدیگر مورد استفاده قرار گرفته‌اند. رهیافت یک‌جانبه‌ی آمریکا مشتمل بر کاربرد یک‌جانبه‌ی زور به‌منظور پیش‌گیری از اشاعه‌ی افقی است و ترتیبات چندجانبه و رژیم‌های بین‌المللی منع اشاعه، مهم‌ترین ابزارهای رویکرد چندجانبه‌ی ایالات متحده می‌باشند. راهبرد کلی ایالات متحده در حوزه‌ی منع اشاعه و نقل و انتقال فناوری‌های حساس و دومنظوره در قالب طیف وسیعی از دستورکارهای معطوف به «کنترل‌گرایی» فعلیت یافته است.

دولت بوش بیش از هر رئیس‌جمهور دیگری در دوره‌ی پس از جنگ سرد، بر اجرای سیاست منع اشاعه تأکید داشته است. در دوران ریاست‌جمهوری بوش، منع اشاعه به ابزاری برای تعقیب سیاست مبارزه با تروریسم تبدیل شد. شواهد موجود نشان می‌دهد چنین وضعیتی در دولت اواما نیز تداوم یافته است. با وجود این، دولت اواما مطلوبیت و کارآمدی نهادهای بین‌المللی و ترتیبات چندجانبه به‌منظور مقابله با اشاعه را مورد شناسایی قرار داده و از این جهت، به روند کلی‌تر «ایجاد و پشتیبانی از رژیم‌ها و هنجارهای بین‌المللی به‌منظور کنترل سلاح‌های کشتارجمعی» پای‌بند بوده است. با وجود این، ریشه‌یابی و تداوم منع اشاعه در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا را باید در ارتباط با «تداوم» مبانی و اصول حفظ و گسترش قدرت هژمونیک آمریکا مورد بررسی قرار داد. نشانه‌های «تغییر» احتمالی در چنین سیاستی را می‌توان در پرتو شیوه‌ها و سازوکارهای به‌کارگیری شده به‌منظور نیل به هدف راهبردی مزبور مورد ملاحظه قرار داد. باید توجه داشت که اگر فلسفه‌ی وجودی بسیاری از رژیم‌های کنترل صادرات و رژیم‌های بین‌المللی امنیتی در دوران جنگ سرد معطوف به مقابله با تهدیدات ناشی از اتحاد شوروی و اقمار آن بود، در جهان پساجنگ سردی مخاطب اصلی چنین سازوکارهایی بازیگران منطقه‌ای مانند جمهوری اسلامی ایران می‌باشند. در این میان، به‌رغم «تغییر» مخاطبان سیاست منع اشاعه‌ی آمریکا، اصول و اهداف راهبردی این کشور کماکان به قوت خود باقی است.

در این میان، منظور از «اشاعه» در سیاست منع اشاعه‌ی آمریکا، اشاعه‌ی افقی است. گرچه بر این گزاره، استثناهایی مترتب شده است (تعابیری مانند اشاعه‌دهندگان دوست و اشاعه‌دهندگان مسئول ناظر بر چنین روندی می‌باشد)، لیکن جریان غالب سیاست خارجی آمریکا در حوزه‌ی منع اشاعه بدین سو گرایش داشته است. این در حالی است که اشاعه باید گسترش عمودی و هم‌گسترش افقی را در بر گیرد. چنانچه امروزه میان گسترش عمودی و افقی هم‌بستگی مستقیمی وجود دارد. در مقابل، آمریکا دستورکار جلوگیری از «اشاعه‌ی عمودی» را در ارتباط با کشورهایمانند روسیه به‌کار گرفته است. از سوی دیگر، جلوه‌ی عینی استثناگرایی آمریکا در قلمرو منع اشاعه را می‌توان در ارتباط با دولت-رژیم‌هایی مانند هند، پاکستان و رژیم صهیونیستی مورد توجه قرار داد. این امر را باید متأثر از باور به وجود اشاعه‌دهندگان خوب و اشاعه‌دهندگان بد در میان سیاستمداران و نخبگان فکری آمریکا دانست. تحلیل چنین روندی مستلزم تفکیک میان سیاست اعلامی و سیاست اعمالی آمریکا در حوزه‌ی منع اشاعه می‌باشد. در یک سطح کلی، سیاست اعلامی منع اشاعه‌ی آمریکا در قالب مخالفت با هرگونه اشاعه‌ی سلاح‌های کشتارجمعی ابراز شده است. در حالی که بررسی سیاست اعمالی آمریکا در این حوزه، جلوه‌های بارزی از سیاست دوگانه‌ی این کشور را متبلور می‌سازد.

در پایان بیان این نکته ضروری است که درک سیاست منع اشاعه‌ی آمریکا و رویکرد این کشور در قبال برنامه‌ی هسته‌ای ایران متفاوت از سیاست کلی آمریکا در ارتباط با کنترل تسلیحات و مخالفت با اشاعه‌ی فناوری‌های حساس نیست. در یک سطح کلی، رهیافت نهادگرایی نولیبرال را که از جانب دولت کلینتون و اوباما مورد بهره‌برداری قرار گرفته، می‌توان بخشی از رویکرد قدرت نرم آمریکا در برخورد با جمهوری اسلامی ایران دانست. در این چارچوب، سیاست عدم اشاعه را می‌توان بخشی از تلاش آمریکا برای متنوع‌سازی ابزارهای قدرت نرم در برخورد با جمهوری اسلامی ایران دانست. بر این مبنا، ایالات متحده از الگوی تهدید نرم در برخورد با جمهوری اسلامی ایران استفاده می‌کند. قدرت نرم اثربخشی بیش‌تری در برخورد با کشورهایی همانند جمهوری اسلامی ایران ایجاد می‌کند و علت آن را می‌توان در الگوهای مبتنی بر چندجانبه‌گرایی راهبردی و متقاعدسازی قدرت‌های بزرگ و کشورهای منطقه‌ای از طریق سازوکارهای دیپلماتیک دانست.

منابع

فارسی

- ۱- تخشید، محمدرضا و اردشیر نوریان (۱۳۸۷)، «یکجانبه‌گرایی آمریکا و تأثیر آن بر نقش منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه‌ی علوم سیاسی، سال یازدهم، شماره‌ی ۴۱، بهار.
- ۲- حسینی‌متین، سیدمهدی (۱۳۸۸)، «نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد و اثرات آن بر سیاست خارجی آمریکا»، فصلنامه‌ی بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره‌ی ۳، پاییز.
- ۳- دهشیار، حسین (۱۳۸۶)، «سیاست خارجی و استراتژی کلان ایالات متحده آمریکا»، تهران: قومس.
- ۴- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۷۷)، «نظریه‌ی نهادگرایی نئولیبرال و همکاری‌های بین‌المللی»، فصلنامه‌ی سیاست خارجی، سال دوازدهم، شماره‌ی ۳، پاییز.
- ۵- سجادی‌پور، سیدکاظم (۱۳۸۸)، «بررسی تطبیقی سیاست کنترل تسلیحات آمریکا در دوره‌های بوش و اوباما»، مجموعه مقالات همایش ملی چشم‌انداز خلع سلاح و کنترل تسلیحات، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- ۶- عسگرخانی، ابومحمد (۱۳۸۸)، «رژیم‌های بین‌المللی»، تهران: انتشارات ابرار معاصر تهران.
- ۷- قهرمانپور، رحمن (۱۳۸۷)، «رویکرد قدرت‌های بزرگ به موضوع هسته‌ای ایران»، تهران: معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی.
- ۸- قهرمانپور، رحمن (۱۳۸۸)، «سیاست هسته‌ای آرژانتین و دلایل تغییر آن در دهه‌ی ۱۹۹۰»، فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی، سال دوازدهم، شماره‌ی ۴، زمستان.
- ۹- کالاهان، پاتریک (۱۳۸۷)، «منطق سیاست خارجی آمریکا: نظریه‌های نقش جهانی آمریکا»، ترجمه‌ی داود غرایق‌زندی و همکاران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۱۰- کیوان‌حسینی، سیداصغر (۱۳۸۷)، «واکاوی سیاست کنترل صدور فناوری در استراتژی کلان آمریکا ۲۰۰۸-۱۹۴۵»، تهران: مؤسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی، مرکز آینده‌پژوهی علوم و فناوری دفاعی.

- ۱۱- لیتل، ریچارد (۱۳۸۸)، رژیم‌های بین‌المللی، در جان بیلیس و استیو اسمیت، «جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه‌های تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرایندها)»، ترجمه‌ی ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران: مؤسسه ابرار معاصر تهران.
- ۱۲- متقی، ابراهیم (۱۳۸۷)، «قدرت هوشمند و استراتژی تغییر چهره‌ی آمریکا در دوران اوباما»، فصلنامه‌ی مطالعات بسیج، سال یازدهم، شماره‌ی ۴۱، زمستان.
- ۱۳- متقی، ابراهیم (۱۳۸۸)، «تأثیر تحولات فناوریانه و بحران‌های منطقه‌ای بر سازماندهی چتر دفاع موشکی آمریکا»، فصلنامه‌ی تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره‌ی ۲، تابستان.

انگلیسی

- 14- A National Security Strategy for A New Century (May 1997), available at: <http://nssarchive.us/NSSR/1997.pdf>.
- 15- Albright, David and et al (2013), "U.S. Nonproliferation Strategy for the Changing Middle East", Washington, D.C., Institute for Science and International Security (ISIS).
- 16- Allison, Graham (2006), "A Nuclear Terrorism Report Card", The National Interest, Number 83, Spring.
- 17- Chafetz, Glenn (1993), "The End of the Cold War and the Future of Nuclear Proliferation: An Alternative to the Neorealist Perspective", in Z. S Davis and B. Frankel (eds), The Proliferation Puzzle: Why Nuclear Weapons Spread (and what results), Portland: Frank Cass & Company.
- 18- Cox, Michael (2000), "Wilsonianism Resurgent? The Clinton Administration and the Promotion of Democracy", in Cox, Michael, John Ikenberry and Takashi Inoguchi, (eds), American democracy promotion: impulses, strategies, and impacts, Oxford: Oxford University Press.
- 19- Ellis, Jason D. (2003), "The Best Defense: Counterproliferation and U.S. National Security", The Washington Quarterly, Volume 26, Issue 2, Spring.
- 20- Feldman, Shai (1997), "Nuclear Weapons and Arms Control in the Middle East", Cambridge: BCSIA Studies in International Security.
- 21- Ikenberry, G. John (2005), "Power and liberal order: America's postwar world order in transition", International Relations of the Asia-Pacific, Vol. 5, No. 2.
- 22- Indyk, Martin S., Kenneth G. Lieberthal and Michael E. O'Hanlon (2012), "Scoring Obama's Foreign Policy: A Progressive Pragmatist Tries to Bend History", Foreign Affairs, Volume 91, Number 3.

- 23- Keohane, Robert O. and Joseph S. Nye (1977), "Power and Interdependence: World Politics in Transition", Boston: Little, Brown.
- 24- Keohane, Robert O. (2005), "After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy", Princeton: Princeton University Press.
- 25- Kumar, A. Vinod (2014), "India and the Nuclear Non-Proliferation Regime: The Perennial Outlier", Cambridge: Cambridge University Press.
- 26- Liberman, Peter (2001), "The Rise and Fall of the South African Bomb", *International Security*, Vol. 26, No. 2, Fall.
- 27- Lodgaard, Sverre (2011), "Nuclear Disarmament and Non-Proliferation: Towards a Nuclear-Weapon-Free World?", New York: Routledge.
- 28- Milner, Helen V. and Andrew Moravcsik (2009), "Power, Interdependence, and Nonstate Actors in World Politics", Princeton: Princeton University Press.
- 29- Marli, Morten Bremer and Sverre Lodgaard (2004), "Nuclear Proliferation and International Security", London and New York: Routledge.
- 30- Obama, Barack (July 2009), "Obama's Speech at the New Economic School", available at: <http://www.nytimes.com/2009/07/07/world/europe/07prexy.text.html?pagewanted=all&r=0>.
- 31- Schneider, Jonas (2010), "The Change Toward Cooperation in the George W. Bush Administration's Nuclear Nonproliferation Policy toward North Korea", Peter Lang International Academic Publishers, *European University Studies*.
- 32- Selim, Gamal M. (2013), "Global and Regional Approaches to Arms Control in the Middle East: A Critical Assessment from the Arab World", New York: Springer.
- 33- Solingen, Etel (1994), "The Domestic Sources of Nuclear Postures Influencing "Fence-Sitters" in the Post-Cold War Era", IGCC, Policy Paper 8, October.
- 34- Solingen, Etel (2007), "Nuclear Logics: Contrasting Paths in East Asia and the Middle East", Princeton: Princeton University Press.
- 35- Squassoni, Sharon (2006), "Disarming Libya: Weapons of Mass Destruction, Congressional Research Service", CRS Report for Congress, September 22, www.fpc.state.gov/documents/organization/78338.pdf.
- 36- The National Security Strategy of Engagement and Enlargement (July 1994), The White House, available at: www.Whitehouse.gov.

- 37- The White House, (September 2002), "National Security Strategy of the United States of America", available at: www.Whitehouse.gov.
- 38- National Security Strategy, (May 2010), available at: www.whitehouse.gov/sites/default/.../national_security_strategy.pdf.
- 39- Woolf, Amy F., Mary B Nikitin and Paul K Kerr (2011), "Arms Control and Nonproliferation: A Catalog of Treaties and Agreements", CRS Report for Congress, available at: <http://www.isn.ethz.ch/Digital-Library/Publications/Detail/?lng=en&id=114295>.